

تحلیل گفتمان مذهب‌گریزی در نوشتارهای محمدرضا پهلوی

مهدی نجف‌زاده*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

مهدی خوش‌رفتار

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

حسین ابراهیمی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

یکی از مضامینی که مکرراً در پژوهش‌های مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی مطرح بوده، بدگمانی نسبت به دیگری است که در روابط انسانی نخبگان ایرانی و به‌طور ویژه‌ای در شخصیت محمدرضا پهلوی نمایان بوده است. پژوهش حاضر بر پایه تحلیل گفتمانی و براساس مدل پاتر و وتزل به گنجینه تفسیری محمدرضا پهلوی و بیگانه‌ترسی وی نسبت به گروه‌های مذهبی پرداخته است. آن‌چه بررسی گفتارها و نوشتارهای محمدرضا پهلوی را لازم می‌دارد این است که وی در تعاملاتش می‌کوشید با تنظیم و تعدیل ماهرانه گفتار خود بر آحاد مردم و ترغیبشان برای مقابله با نیروهای مذهبی تأثیرگذار باشد. محمدرضا پهلوی در ارزیابی گروه‌های مذهبی، هر گروهی را که با معیارهای نظام سلطنتی وی همراهی نداشت بیگانه می‌دانست و نسبت به آن‌ها استعارات، تعبیرات و تفسیرهایی با معانی ویژه به‌کار می‌گرفت. با کاوش مهارت‌های گفتاری محمدرضا پهلوی است که می‌توان ارتباطات رفتاری وی با نیروهای مذهبی را بازشناخت. این پژوهش به دنبال بررسی مهارت‌های کلامی و چگونگی کاربرد زبان در زندگی روزمره محمدرضا پهلوی نسبت به نیروهای مذهبی مخالف است و همچنین با کاوش کلمات و استعارات نوع رابطه و نگاه وی به مذهب و نیروهای مذهبی را کشف خواهد کرد. کاربردهای زبانی وی به سمت‌وسوی معنی‌شناسی و تفسیر و تعبیرشناسی سوق دارد و همین امر در پژوهش پیش‌رو مطمح نظر قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها

بیگانه‌هراسی، محمدرضا شاه، نیروهای مذهبی، پاتر و وتزل.

* Email: M.Najafzadeh@fum.ac.com.

در بازنمایی گنجینه‌های تفسیری - تعبیری محمدرضا شاه، معنی و مفهوم‌شناسی بُعد استعاری سخنان شاه در قبال نیروهای مذهبی از جایگاه منحصر به فردی برخوردار است. آنچه درباره محمدرضا پهلوی باید مورد توجه قرار گیرد این است که مجموعه مشترکی از اصول و قواعد تعامل یا تمایز را در مواجهات رودرو برای بیان نظراتش در قبال نیروهای مذهبی به کار می‌گرفت. در این راستا با فرض این که همه انسان‌ها در گنجینه‌های تفسیری - تعبیری خود از بیگانه و دیگری، گنجینه‌های مشخصی دارند که از سرچشمه‌های متفاوت می‌جوشد؛ ما در این پژوهش با بررسی گفتارها و نوشتارهای محمدرضا شاه سعی کرده‌ایم تا شیوه‌ای را که محمدرضا شاه به تعریف و توصیف دیگری، که بخشی از آن مربوط به نیروهای مذهبی می‌شود را استخراج کنیم. چنان‌که مشخص است هر شخص، دیگری را در سمت‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌هایی که نسبت به وی می‌گیرد توصیف می‌کند. آن‌چنان‌که در گفتارها و نوشتارهای محمدرضا شاه هویداست نیروهای مذهبی به‌مثابه بیگانه به کار گرفته می‌شود. با توجه به این امر، ما در ابتدای تحقیق در یک نگاه کلی تلاش کرده‌ایم تا نیروهای مذهبی به‌مثابه دگر ذهنی محمدرضا شاه را از گفتارهای او استخراج کنیم. برای انجام این کار در ابتدا دگرهای ذهنی شاه در مقوله‌های گروه‌های موافق و مخالف تقسیم‌بندی شدند، اما به‌دلیل آن‌که نگرش‌های ایدئولوژیک اهمیت بیشتری در این نوشتار دارد گروه‌های مخالف مورد تاکید واقع شدند. بنابراین در مقوله بیگانه هراسی بسامد واژگان مشخص که ارجاع به مذهب‌گریزی شاه می‌دادند مورد کاوش واقع گرفتند. با توجه به پژوهش‌های انجام گرفته آن‌چه که برای نویسندگان جلب توجه می‌کند؛ این است که محمدرضا شاه در گفتارها و نوشتارهایش هر کدام از متغیرهای زبانی مذهب‌گریزی را در جایگاه ویژه‌ای به کار می‌برد (منظور از متغیرهای زبانی، الفاظ و واژه‌هایی است که در نوشتار و گفتار نسبت به یک موضوع به کار می‌رود) که طرز تفکر شاه نسبت به نیروهای مذهبی را نشان می‌دهد. وی در برابر نیروهای مذهبی اقدام به گفتمان‌سازی می‌کند و با استفاده از کلمات و الفاظ مخصوص به‌خود شیوه‌ای خاص از تعریف و توصیف دیگران را در قبال نیروهای مذهبی بر می‌گزیند. شیوه‌ای که نشان می‌دهد نیروهای مذهبی در ذهن و زبان وی جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. با ترسیم واکنش‌های شاه به دو دسته رتوریک و استعاری براساس مدل وترل مشخص شد؛ که نیروهای مذهبی در کاربرد استعاری و گاهی در کاربردهای رتوریک لفاظی‌گونه وی جای می‌گیرند. به‌طور کلی شاه تا سال‌های دهه 40 شمسی نیروهای مذهبی را به‌مثابه بیگانه به‌شمار نمی‌آورده است و آن‌چه باید مدنظر قرار گیرد این است که با سخنرانی‌های روشنگرانه امام خمینی (ره) بود که نیروهای مذهبی به مقابله با سلطنت پهلوی برخاسته و این گروه‌ها به‌عنوان بیگانه‌ی شاه در کاربردها و متغیرهای زبانی شاه جا باز کردند.

الف - مبانی نظری

روانشناسی گفتمانی یکی از رویکردهای تحلیل گفتمان است و هدف آن انجام پژوهش‌های انتقادی است که با تجزیه و تحلیل مناسبات قدرت، دیدگاه‌های هنجاری را صورت‌بندی می‌کند (Potter & Wetherell, 1992: 168). نقطه شروع رویکرد روانشناسی گفتمانی این است که همواره از طریق زبان به واقعیت می‌رسیم و به‌کمک زبان بازنمایی‌هایی از واقعیت خلق می‌شود که به‌هیچ وجه بازتابی از یک واقعیت از قبل موجود نیست. در این چارچوب فرض بر این است که گویندگان از محیط اجتماعی‌شان آگاهی دارند و بر گنجینه زبانی خود مسلط‌اند و می‌دانند که از چه صورت زبانی بهره‌گیرند. در این پژوهش به‌طور عمده از آثار جانان‌پاتر و مارگارت وترل در حوزه نظریه، روش و تحقیق‌های تجربی

و روانشناسی گفتمانی بهره خواهیم برد. چرا که آثار این دو، نقش اساسی در گسترش این رویکرد داشته است. پاتر و وترل به جای گفتمان «گنجینه‌های تفسیری» را به کار می‌برند و بیان می‌کنند که گفتمان چگونه در ارتباط با کنش اجتماعی ساخته می‌شود، چگونه در تعامل اجتماعی درکشان از جهان را می‌سازند و این درک‌ها چه کارکرد ایدئولوژیکی برای حمایت از گونه‌های مختلف سازمان اجتماعی مبتنی بر مناسبات قدرت نابرابر دارند. پاتر و وترل گفتمان را هرگونه تعامل شفاهی و مکتوب، معانی، گفت‌گوها، روایت‌ها، تبیین‌ها، تفسیرها و لطیفه‌ها تعریف می‌کنند و با بیان اصطلاح گنجینه تفسیری تاکید می‌کنند که کاربرد زبان در زندگی روزمره انعطاف‌پذیر و پویاست. یک گنجینه تفسیری حاوی تعداد محدودی اصطلاح است که در چارچوب یک سبک و گرامر به کار گرفته می‌شوند. منظور از گنجینه تفسیری، خوشه‌های قابل فهم اصطلاحات، توصیفات و صنایع ادبی است که حول استعاره‌ها یا تصاویر روشن بیان می‌شوند. پاتر و وترل نیز از این روش به دنبال تحلیل محرک‌هایی هستند که از طریق آن‌ها این گنجینه‌ها به صورت بازنمایی‌ای صحیح یا غلط بر ساخته می‌شوند و تحلیل می‌کنند که چگونه برداشت افراد از خودشان، تجربیاتشان و رخدادها به مثابه اموری یک‌دست، واقعی و پایدار تثبیت و چگونه تفسیرهای رقیب به نام تفسیرهای باطل و دارای سوگیری معرفی می‌شوند و به تفسیر تأثیرات ایدئولوژیک تفسیرهای افراد علاقه‌مندند (یورگنسن؛ فیلیپس: 1389: 179-186). براساس تحلیل گنجینه‌های تفسیری در آثار مکتوب و شفاهی می‌توان نشان داد که مؤلفان یا مشارکت‌کنندگان در گفتمان چه بر ساخته گفتمانی از واقعیت در ذهن دارند و آن را در زبان روزمره به کار می‌گیرند.

ب- متغیرهای زبانی شاه درباره نیروهای مذهبی انقلابی

در نخستین مخالفت‌هایی که از سوی نیروهای مذهبی در سال‌های پایانی دهه 20 شروع شده و طی دهه 30 تکرار می‌شد، شاه را نگران نمی‌کرد. او توانسته بود آرا تعداد زیادی از آیات عظام را برای حمایت از خود جلب کند؛ در طول این سال‌ها شاه مخالفت چندانی با نیروهای مذهبی نداشت. اما دوران نخست وزیری امینی و پس از آن نخست وزیری علم، دور جدیدی از روابط که بیشتر تقابل و تضاد بود شروع شد. پس از مخالفت آیت‌الله خمینی (ره) و طرفداران ایشان با اصول انقلاب سفید، طرز برخورد شاه با روحانیون تغییر کرد. شاه هم‌چون فردی که وارد فضای جدیدی شده است، واژه‌هایی که به کار می‌برد که در نوع خود مثال‌زدنی بودند. استعاراتی که برای توصیفشان به کار می‌برد براساس اگرها و پیش فرض‌های ذهنی بود که بر زبان جاری می‌ساخت. آن‌چه درباره شاه باید گفت این است که او «عدول‌های راهبردی» را در گفتارها و نوشتارهایش به نمایش گذاشته و گروه‌های مذهبی را تهدید می‌کرد و هرگونه توهینی را نسبت به آن‌ها روا می‌داشت. (عدول‌های راهبردی به کارکردهایی اطلاق می‌شود که موجب می‌شوند شرایط حاکم بر تعامل به نحوی نظام‌مند و قابل تعبیر از وضعیت مورد انتظار خارج شود تا به واسطه آن تحقق برخی کنش‌های ارتباطی، گفتاری و رفتاری خاص هم‌چون تهدید و توهین ممکن شود) در این دوران بود که او طی نطقی که در همدان ایراد کرد؛ نیروهای مذهبی را برای اولین بار با صفت‌های خاصی وصف کرد. می‌گفت «دو قوه از پای نخواهند نشست».[1]. یکی از آن‌ها ارتجاع سیاه یا هر کسی که مثل یک مرتجع سیاسی فکر می‌کند» او در این سخنان می‌خواست بیان کند که این گروه به دنبال عقب‌ماندگی ایران هستند. شاه طی سخنرانی 24 اسفند 1342 مخالفان مذهبی را ستون‌های پنجم وابسته به خارجی می‌دانست. در 19 خرداد 1342 نیروهای مذهبی را کسانی می‌دانست که برای کشورهای خارجی کار می‌کنند و وابسته به خارج‌اند. می‌گفت: «جای تأسف است که عده‌ای آلت دست خارجی شده و به ایجاد بلوا دست زدند».

طرفداران آیت‌الله خمینی با هرگونه مماشات با رژیم شاه پس از خرداد مخالف بودند. اما شاه آنان را متعصبین و کهنه‌پرستان کشور و نیروهای ارتجاعی می‌نامید (پهلوی، 1348، ج 6: 5474). محمدرضا شاه معتقد است مخالفت‌هایی که در سال 1342 در مسیر انقلاب سفید روی داد نتیجه تحریکات روحانیون بوده است. از سویی دیگر محمدرضا شاه قصد داشت تا برای وصف مخالفان از واژه‌هایی بهره گیرد که در نزد ملت پایگاه اجتماعی‌شان را تضعیف سازد. آن‌ها را ستون‌های پنجم می‌نامید تا مردم احساس کنند آن‌ها در خدمت بیگانه‌اند. آن‌ها را مارکسیسم اسلامی می‌نامید تا بدینی نسبت به دین مخالفان رژیم به‌وجود آید. او خود را مذهبی می‌دانست و با روایتی از مذهب که به‌دنبال دخالت در سیاست نبودند دوستی می‌کرد تا پایگاه اجتماعی خود را در بین مردم از دست ندهد.

ب- گنجینه فردی شاه

1- مذهب‌گرایی شاه

محمدرضا پهلوی در دهه‌های 1320 و 1330 که تهدیدات مختلفی از سوی حزب توده و طرفداران مصدق متوجه وی بود سعی می‌کرد خود را فردی مذهبی نشان دهد. هم‌چنین در صدد بود، از مذهب و سنت به‌عنوان یکی از منابع مشروعیت بخش به سلطنت بهره ببرد. شاه اقداماتی انجام داد که نیروهای مذهبی باورش‌شان شد که محمدرضا شاه آن رویه مبارزه جوانانه پدرش به مذهب را رها ساخته است. اولین اقدام محمدرضا شاه در راستای گرایش‌های مذهبی، بازگرداندن آیت‌الله قمی بود (میلانی، 1381: 114). هم‌چنین به دیدار آیت‌الله بروجردی زمانی که در بیمارستان بستری بود رفت و دست روحانیت و نیروهای مذهبی برای انجام امور مذهبی بازگذاشت. این‌ها اموری بودند که روحانیون را وارد فاز جدیدی برای فعالیت می‌نمود و این قشر را تقویت کرد تا در مقابل نیروهای بیگانه‌ای که به‌دنبال تجزیه ایران بودند، شاه با یاری روحانیت اتحاد ایران را حفظ کنند. (مقصود از نیروی بیگانه، چپ‌ها هستند).

شاه در گفتارها و نوشته‌هایش خود را فردی معتقد به امور مذهبی نشان می‌داد که همواره مورد توجه و مرحمت اولیای دین بوده و آنان وی را از دو حادثه بیماری و سوءقصد نجات داده‌اند (پهلوی، 1347: 97). شاه به زیارت اماکن مذهبی می‌شتافت؛ در مراسم عاشورا در مسجد سپهسالار و کاخ گلستان شرکت می‌کرد. هر سال نو به زیارت مشهد مقدس می‌رفت. دوبار هم به زیارت خانه کعبه رفت. به انتشار قرآن مجید همّت می‌گماشت و مراسم سلام رسمی در روزهای عید سعید فطر، عید قربان، عید غدیر خم و مبعث برگزار می‌شد؛ شرکت می‌جست و بر این تصور بود که خداوند پشتیبان اوست (برژنسکی، 1362: 159).

با افزایش قدرت و تمرکز همه اختیارات در دست شاه، وی خود را موجودی برگزیده شمرد که به‌وسیله خداوند برای انجام رسالت نجات کشور انتخاب شده است. وی ادعا می‌کرد شخص وی و سلطنتش مورد تأیید و حمایت خداوند است و تا زمانی که خداوند مقرر کرده هیچ اتفاقی برای او نخواهد افتاد (فالاچی، 1366: 337-339). محمدرضا شاه در تمام طرح‌ریزی‌ها، برنامه‌ها و نقشه‌هایش نقش اسلام را اساسی، مقدس و مهم می‌دانست او می‌گوید: در تمام این طرح‌ریزی‌ها و نقشه‌ها، دو عامل می‌بایست به‌هر حال برای ما اساسی و مقدس باشد: یکی اتکا به اصول معنویت و اعتقادات مذهبی که طبعاً در مورد ما عبارت از مذهب اسلام است و دیگری حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی و حتی تقویت آن‌ها به‌طوری که از هر وقت دیگر در تاریخ ما قوی‌تر و بیشتر باشد، زیرا هر قدر هم پیشرفت مادی درخشان باشد، اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد؛ قابل دوام نیست و تازه در آن لطف و جاذبه‌ای نمی‌توان یافت. فکر می‌کنم اصولاً برخوردار نبودن از لذات معنوی و روحی خود ابتلا بزرگی است که برای کمتر جامعه‌ای قابل تحمل است (پهلوی، 1345: 20).

2- شاه و مناسک

از رهگذر پیچیدگی‌ها و ظرایف تعاملات محمدرضا پهلوی است که می‌توان درک درستی از رفتار او در برابر گروه‌های مذهبی دریافت. محمدرضا شاه که از همان ابتدای سلطنت خود را مذهبی می‌دانست، در گفتارها و نوشتارهای خود به گونه‌ای سخن می‌راند که می‌توان دیدگاه مثبت وی را در قبال نیروهای مذهبی مشاهده کرد؛ آن‌گونه که در دهه اول و دوم از طیف‌های مسالمت‌جو و مصلحت‌اندیش حمایت می‌کرد. او برپایی مراسمات مذهبی را آزاد گذاشته بود؛ روحانیت و نیروهای مذهبی به قدری آزادانه فعالیت داشتند که می‌توانستند شبکه گسترده، منسجم، شگفت‌انگیز و پیوند ناگسستی با مردم ایجاد کنند. هم‌چنین خود را در میان گروه مذهبی می‌دید و در مراسمات و جشن‌های مذهبی حضور می‌یافت و می‌توان گفت در این دوران با مذهب همراه بود. خود را مورد عنایت خداوند می‌دانست و اعتقاد داشت که اگر خداوند او را حمایت نمی‌کرد در چندین سوءقصد جان داده بود. در این دوران می‌خواست با استفاده از گفتمانی اسلامی دیگر مخالفان را به حاشیه براند. اعتقاد پیدا کرده بود که خداوند او را در انجام امور همراهی می‌کند و مایل بود ایران را به دوران باعظمت باستان برساند و دوران کوروش کبیر را بازسازی کند. اما برخلاف این باورش مجذوب آیین‌های ایران باستان شده بود که به دوران پیش از اسلام بر می‌گشت. با طراحی ایده تمدن بزرگ، دیگر اسلام را از بدنه حکومت به حاشیه رانده بود و مطابقت تصمیماتش با آیین‌های اسلامی برایش مهم نبود و رویه‌ای در پیش گرفت که با رفتارهایش متناقض می‌نمود. آن‌طور در گفتارهایش بارها خود را مذهبی می‌دانست اما در مقابل رویه‌ای غیراسلامی و سکولار در پیش گرفته بود. در این دوران شیوه رفتاری و گفتاری خاص در وجود او نمایان بود و سعی می‌کرد اسلام را با پیشرفت‌های مورد نظرش همسان سازد که این‌دو با همدیگر نمی‌ساخت. آن‌طور که گاه‌شمار شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلامی کرد و هم‌چنین آغاز آن‌را تاریخ قدرت‌یابی کوروش می‌دانست که به 2500 سال قبل بر می‌گشت. این تغییر آن‌قدر برایش مهم بود که تصمیم گرفت در سالگرد 2500 سال شاهنشاهی ایران جشن‌هایی برگزار نماید که پرخرج‌ترین جشن‌های تاریخ ایران به‌شمار می‌رفت. هم‌چنین در آن دوران بارها از دوران کوروش کبیر به‌عنوان نماد ایران یاد کرده بود که بنیان نخستین پادشاهی تاریخ را گذاشته است و خواهان بازبانی قدرت آن دوران بود. در مقابل مقبره کوروش چنان خوندنمایی می‌کند و خود را مدیون کوروش می‌داند که تاریخ چنان ادای دینی را به یاد نداشت و خود را وارث آن می‌دانست. محمدرضا شاه همه مخالفان را با شیوه‌ای گفتاری خاص خود مورد خطاب قرار می‌داد و می‌خواست میان اسلام و غرب آشتی به‌وجود آورد و گفتمان پهلوی را بر عرصه سیاسی ایران حاکم کند. بنابراین اساس اسلام را مورد هجوم قرار داده بود و می‌خواست آیین ایران باستان را جایگزین آن سازد.

3- بافتار اجتماعی

بافت تعامل برخی از عناصری را که گوینده برای برقراری ارتباط به آن‌ها نیاز دارد فراهم می‌کند. عواملی را از بافت انتخاب می‌کند که مایل است در جریان تعامل آن‌ها را برجسته سازد. چنان‌که گوینده ممکن است بر تعامل یا تمایز خود با دیگری و یا بر تفاوت‌ها و یا تاکید بیش از حد بر واقعیتی نماید تا آن واقعیت برجسته گردد و یا گروه‌هایی را نسبت به خود غریبه بداند و یا دیگرانی را که درباره آن‌ها به گفت‌گو ننشسته را نادیده انگارد و یا بخواهد بر وجود ارتباطی نزدیک یا خویشاوندی خود با برخی از اعضا گروه مخالف تاکید ورزد. کاربردهای زبانی محمدرضا پهلوی تحت تأثیر بافت اجتماعی ایرانیان قرار داشت و هم‌چنین از موقعیت اجتماعی وی نشأت می‌گرفت. آن‌چه در بافت زبانی محمدرضا پهلوی قابل کشف است کاربرد الگوهای منحصر به‌فرد برای تعبیر عناصر و عوامل موجود در تعامل است. محمدرضا شاه در دورانی به قدرت رسید که هیچ‌گونه تجربه حکومتی نداشت. کسانی او را به قدرت رساندند که خواهان روی کار بودن

شاه عروسکی تحت سلطه بودند. محمدرضا شاه می‌دانست که پدرش با سرکوب، اختناق و خفقانی که به‌وجود آورد باعث جدایی حکومت از بدنه اجتماع شده بود. شروع حکومت محمدرضا پهلوی برای گروه‌های سیاسی و مذهبی مایه امید بود. محمدرضا شاه برخلاف پدرش چهره دیگری در مقابل روحانیت داشت. هم‌چنین در عرصه دخالت روحانیون در سیاست برخلاف پدرش به‌دنبال حضورشان در صحنه بود. اما در زمینه مدرنیزاسیون و تجدیدخواهی پیرو برنامه‌های پدرش بود. او روحانیون را متحدینی می‌دانست که جدای از حمایت از او در مقابل گروه‌های اجنبی و وابسته به مرام‌های خارجی از او حمایت می‌کنند.

اما با آغاز تجدد و مدرنیزاسیون، مذهب در نزد محمدرضا شاه نیز محلی از اعراب ندارد. اما نیروهای مذهبی به‌گونه‌ای مستتر به تشکیل شبکه‌ای به غایت گسترده دست زدند که در یک‌سر طیف مخالفان رژیم پهلوی و به‌قول محمدرضا شاه «اسلام‌گرایان رادیکال» و در سوی دیگر آن مشروطه‌خواهان بودند که به‌دنبال اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بودند و می‌خواستند اختیارات شاه را کاهش دهند. آزادی‌هایی که برای نیروهای مذهبی به‌وجود آمد باعث شد نیرویی قدرتمند و منسجم مذهبی شکل بگیرد و با بحرانی که بر رژیم پهلوی سایه افکند محمدرضا شاه را از ارائه بدیلی که با اوضاع هم‌خوانی داشته باشد؛ ناتوان گذاشت و این باعث شد نیروهای مذهبی یکه‌تاز میدان سیاست ایران گردند.

ت- منزلت‌زبانی گروه‌های مذهبی در نزد شاه

متمایز ساختن منزلت اجتماعی در نزد اشخاص به‌گونه‌ای است که ممکن است گروهی در نزد فردی از منزلت اجتماعی بالا و پایین برخوردار باشد. در چنین موقعیتی شخص حاکم می‌کوشد از آن دسته متغیرهای زبانی استعمال نماید که برای گفت‌گو با افراد دارای منزلت آن گروه مناسب باشد و بدین‌طریق گروه‌های مقابل را متقاعد نماید نسبت به آنان از جایگاه بالاتری قرار دارد حتی اگر واقعیت امر غیر از آن باشد. با این تمهید گوینده مبنایی را برای مفاهیم در تعامل برقرار می‌سازد که براساس آن گروه‌های دیگر در منزلت اجتماعی پایین و گوینده در منزلت بالا قرار گیرد. از این منظر نیروهای مذهبی که در برابر شاه قرار می‌گرفتند به چند دسته‌ی مصلحت‌اندیش، مداراگرایان و انقلابیون تقسیم می‌شدند. از بین گروه‌های نامبرده گروهی که در ذهن و زبان شاه منزلت استعاری قابل مشاهده‌ای یافتند انقلابیون بودند. شاه کسانی را که با عملیات‌های انقلابی در پی سرنگونی رژیم پهلوی و تشکیل حکومت اسلامی بودند را مخالفان اصلی مذهبی می‌دانست. شاه اعتقاد داشت که با قدرت‌یابی این گروه اساس حکومتش متزلزل خواهد شد. اما گروهی که با منش مصلحت‌اندیشانه با وی رفتار می‌کردند را حامیان خود قلمداد می‌کرد. در زیر به‌صورت مبسوط‌تری به این گروه‌ها پرداخته شده است.

1- گروه مصلحت‌اندیش تأییدگرا

این گروه چنان‌که به‌نظر می‌آمد نیروهای مذهبی بودند که در ذهن شاه جایگاهی نیافته بودند؛ چرا که وی را تهدید نمی‌کردند و عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دادند. این گروه تعداد قابل توجهی از آیات عظام را در بر می‌گرفت که غیر سیاسی بودند. رهبران این گروه کسانی چون آیت‌الله خویی نجفی، آیت‌الله احمد خراسانی و آیت‌الله مرعشی نجفی بودند. آن‌ها اعتقاد داشتند که باید از کار سیاست دوری کرد و به مسائل معنوی، تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه‌های علمیه و آموزش طلبان پرداخته شود. در راستای این مواضع بود که محمدرضا شاه به‌دنبال اتحاد با این گروه از روحانیت بود و آن‌ها را متحدینی می‌دانست که می‌توانند در برابر مخالفانش مخصوصاً به گفته او «اتحاد سرخ و سیاه» منبع مشروعیت او باشند.

اما این گروه در میانه دهه 50 به دلیل تدوین و اجرای سیاست‌های نامطلوب توسط دولت که بازار و نهادهای دولتی را زیر سوال می‌برد و همچنین از بی‌میلی مقامات دولتی در جلوگیری از آنچه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می‌شد؛ ناراضی بودند. این عوامل باعث شد تمام گروه‌های مذهبی قبل از انقلاب، با آیت‌الله خمینی هم‌رای شوند. پس از انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی در این باره می‌گویند: اکثریت عمده آخوندها تا دهه 1350 غیر سیاسی بودند. نه با شاه مخالفت می‌کردند و نه آشکارا پشتیبان او بودند. شاه تا همان لحظه آخر سلطنتش سعی می‌کرد این گروه را با خود همراه ساخته و از مخالفان مجزا کند.

2- گروه مبارز غیر انقلابی مداراگر

این گروه کسانی بودند که ذهن شاه را بیشتر از گروه انقلابی به خود جلب کرده بودند؛ چرا که شاه قصد کرده بود با ارائه سخنانی گروه مخالف انقلابی را از گروه مصلحت‌اندیش مجزا سازد. این حربه او هر چند در سال‌های اول دهه 1340 کارساز بود اما شاه واهمه داشت که اگر این گروه میانه‌رو به جمع انقلابیون بیوندند در مقابل مذهب و جمع بزرگی از روحانیت قرار خواهد گرفت. در این راستا شاه می‌خواست مداراگران را به جمع مصلحت‌اندیشان نزدیک سازد. این گروه را می‌توان روحانیون مخالف میانه‌رو نامید. این گروه توسط آیت‌الله محمد رضا گلپایگانی، آیت‌الله محمد هادی میلانی در مشهد و از همه مهم‌تر آیت‌الله شریعتمداری در قم و آیت‌الله زنجانی در تهران رهبری می‌شد. این گروه گرچه در برخی از مسایل چون دادن به حق رأی زنان مخالف رژیم بودند؛ اما ترجیح می‌دادند که همچنان با شاه ارتباط داشته باشند؛ تا شاید با این شکل بتوانند سیاست‌های حکومت را تعدیل کنند و در حد امکان با نفوذ پنهانی از منافع حیاتی نهادهای مذهبی محافظت نمایند.

محمد رضا شاه این گروه را در پاسخ به تاریخ این‌گونه معرفی می‌کند: روحانیون طراز اول شیعه... با فکر ایجاد جمهوری در ایران مخالفت ورزیده و چنین اظهار داشتند که نظام شاهنشاهی در ایران عامل وحدت ملی و همبستگی اقوام مختلفی است که با ادیان مختلف متدین بوده، به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند و تنها شاهنشاه است که می‌تواند اتحاد آن‌را تحقق بخشد (پهلوی، 1371: 26). این گروه خواهان سرنگونی رژیم پهلوی نبودند، بلکه خواستار اجرای قانون اساسی مشروطیت و بنابراین سلطنت مشروطه بودند. امیدوار بودند کمیته‌ای پنج نفری از مجتهدین تشکیل یابد تا قوانین مصوب مجلس را با شرع مقدس که در قانون اساسی آمده بود مطابقت دهند. اما با تعرض حکومت به بازار و حوزه‌ها درهای امید به یاس بدل شد و شاه با شکل دادن حزب رستخیز برای در دست گرفتن کامل تشکیلات و نهادهای مذهبی وارد عمل شد و موضع نیمه انفعالی این قشر میانه‌رو دیگر توجیه‌پذیر نبود.

3- گروه انقلابی تقابل‌گرا

این گروه در ذهن شاه به‌مثابه نیروهای مذهبی نبودند بلکه آن‌ها را از بدنه نیروهای مذهبی مجزا کرده بود و با توصیفات و استعارات زبانی مورد خطاب قرار می‌داد قابل توجه‌ترین این استعارات همان «ارتجاع سیاه» بود که پس از وقایع دهه چهل به این گروه نسبت می‌داد. این گروه شبکه‌ای غیررسمی و فعال در ایران به‌شمار می‌رفت که به‌دنبال شکل‌گیری تفکر سیاسی روحانیت بودند. در سال‌های ابتدای دهه 40 تئورسین اصلی این گروه آیت‌الله خمینی بود و آیت‌الله منتظری نیز از شخصیت‌های بارز این گروه به‌حساب می‌آمد. این دو شخصیت به سازماندهی مخالفان رژیم می‌پرداختند و با مصوبات مجلس که با قوانین اسلامی مغایرت داشت مخالفت می‌کردند. آیت‌الله خمینی رهبر این گروه در تبعید به‌سر می‌برد و با دشواری کمتری می‌توانست با رژیم به مخالفت برخیزد. آیت‌الله خمینی طی بیانیه‌هایی که

برای طرفداران خود در ایران می‌فرستاد مردم را به سرنگونی شاه ترغیب می‌کرد. ایشان هدف خود را ایجاد حکومت اسلامی، بدون وجود شاه می‌دانست (موسوی خمینی، بی‌تا: 80 - 81 و 186).

شاه در برابر این گروه با حمله به مدرسه فیضیه و انتشار سرمقاله‌ای در روزنامه اطلاعات که روحانیون را به‌طور کلی و آیت‌الله خمینی را به‌ویژه به‌عنوان «مرتجعین سیاه و هم‌دست فتوالیسم، امپریالیسم و البته کمونیسم محکوم کرد» (اطلاعات، 17 دی ماه 1357) و بر اقدامات خود علیه روحانیت افزود. از سویی دیگر محمد رضاشاه بارها اقداماتی که علیه او صورت می‌گرفت را به گروه‌های «واپسگرا» و به تحریک آیت‌الله خمینی نسبت می‌داد. آیت‌الله خمینی را شخصیتی می‌دانست که با بیگانگی در ارتباط بوده و هویت ایشان را زیر سوال می‌برد. ارتباط شاه با روحانیت پس از 1342 شکل متفاوتی به‌خود گرفت. با وقوع حادثه 15 خرداد 1342 محمدرضا شاه علیه نیروهای مذهبی سخنرانی کرد و آن‌ها را در کنار حزب توده عامل ایجاد شورش می‌دانست و از آن‌ها به‌عنوان مرتجعین یاد می‌کرد و آن‌ها را کسانی می‌دانست که مخالفان آزادی ملت‌اند چرا که این آزادی منافعی را از بین می‌برد. می‌گفت: دو قوه از پای نخواهند نشست، چون در آزادی ملت ایران و رفاهیت آن‌ها آن دو قوه مرگ خودشان را مشاهده کردند. یکی از آن‌ها ارتجاع سیاه یا هر کسی که مثل یک مرتجع سیاسی فکر می‌کند [...] تجلی روح مرتجعین سیاه را در روز پانزدهم خرداد در شهر تهران مشاهده کردیم (پهلوی، 1342: 172-180). شاه هم‌چنین طرفداران امام خمینی را تروریست و مارکسیسم اسلامی معرفی می‌کند.

ج- شکاف و اختلاف بر سر مفهوم دین

مجادله بر سر وجوه دین و رابطه آن با قدرت

میان شاه و نیروهای مذهبی تا اوایل دهه 40 رویارویی مستقیمی صورت نگرفته بود. اما سیاست مدرنیزاسیون دولت به‌شدت موقعیت طبقات سنتی از جمله روحانیون را دچار چالش کرده بود و شروع تنش‌های خیره‌کننده میان نیروهای مذهبی و شاه بود که به سی‌وهفت سال سلطنت شاهانه پایان داد و به قول زونیس «شکست شاهانه» (زونیس، 1370: 185) شکل گرفت. شاه در 19 دی 1341 اصول شش‌گانه انقلاب شاه و مردم را بیان کرد و عنوان کرد این اصول را به‌عنوان پادشاه ایران و رئیس قوای سه‌گانه از طریق فرایند به رأی مردم خواهد گذاشت. اما روحانیون با دو اصل اصلاحات ارضی و رأی زنان مخالف بودند و تنش میان شاه و روحانیت بالا گرفت. اما محمدرضا شاه که قادر به مقابله با تمام نیروهای مذهبی نبود پس از سال 1342 آن‌ها را در کلام خود تقسیم‌بندی کرد. در واقع شاه می‌خواست آن روایتی از مذهب را در ایران علنی سازد که جدای از سیاست و در حوزه شخصی بماند، به‌همین دلیل روحانیون و آیات عظامی که شاه را راهنمایی می‌کردند و در جریان امور سیاسی به‌دنبال حکومت مشروطه بودند را دشمن خود نمی‌دانست.

پس از قیام پانزده خرداد 42 مخالفین مذهبی زیادی علیه شاه به‌پا خواستند و گروهی شکل گرفت که شاه آن‌ها را «مرتجعین سیاه» (پهلوی، 1342: 172) نام نهاد. پس از تشکیل مؤتلفه اسلامی دو نیروی متخاصم، یعنی ارتش و ساواک و طرفداران شاه در یک‌سو و در سوی دیگر مخالفان شاه و طرفداران آیت‌الله خمینی در 15 خرداد رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. اما شاه در این زمان از تفرقه‌ای که میان علما و نظراتشان در باب دخالت در سیاست بود بهره برد و توانست رژیم خود را حفظ کند. اما تندروی محمدرضا شاه در سرکوب مخالفان مذهبی باعث اتحاد بیشتر آن‌ها علیه رژیم شد و تدارکات روحانیون در برابر شاه منسجم‌تر می‌گشت.

پس از حوادثی که در ابتدای دهه 40 رخ داد و جهت‌گیری شاه را نسبت به نیروهای مذهبی تند کرد؛ امام خمینی تبعید شدند و چندین نفر از جمله نواب صفوی به شهادت رسیدند. گذشت زمان باعث شد تا شاه از سوی روحانیت احساس خطر نکرده و به تمجید از روحانیون میانه‌رو بپردازد، به‌گونه‌ای که چندین نفر از مروجین مذهبی در سال 1348 به دیدار وی رفتند. محمدرضا شاه در سخنرانی‌های خود از انقلاب سفید به‌عنوان اهرمی در مقابله با مخالفان استفاده می‌کرد و پس از قیام پانزده خرداد هرچند به آن ارجاع می‌داد اما در پایان این دهه دیگر نامی از مخالفت روحانیت در سخنان او دیده نمی‌شد و کسانی که با او مخالفت کرده بودن را بدان‌دیشانی می‌دانست که تابع منافع خارجی هستند.

شاه با تبعید آیت‌الله خمینی به خارج از کشور احساس می‌کرد شیرازه و انسجام نیروهای مذهبی تندرو و مخالف رژیم از هم گسست. در پی این اقدام او سعی می‌کرد روحانیون میانه‌رو را به حمایت از رژیم دعوت کند. در سال 1355 در مصاحبه با الیویه وارن خبرنگار فرانسوی، شاه بیان می‌کند که خیالش از بابت روحانیون راحت است، چرا که دیگر اعتراضی چالش برانگیزی شکل نمی‌گیرد. شاه در جواب سوال الیویه که از دشواری‌های مالاها از او می‌پرسد می‌گوید: امروزه فکر نمی‌کنم که بتوان از دشواری حرف زد. شاید آن‌ها که گاه زمزمه‌ای می‌کنند اما این کار هیچ عارضه‌ای ندارد. او معتقد بود که با تبعید امام دیگر روحانیون و نیروهای مذهبی مخالف چندان قدرت ندارند که بتوانند در برابر رژیم صف‌کشی کنند. شاه در پاسخ به این سوال الیویه که پرسید: و هیچ بخشی از جامعه روحانیت ایران پشت سر او [آیت‌الله خمینی] نیست؟ این‌گونه پاسخ گفت: نه در اینجا هیچ‌کسی به او رجوع نمی‌کند. به‌جز تروریست‌ها، به اصطلاح مارکسیست‌های اسلامی هم گاهی نام او را به زبان می‌آورند فقط همین (پهلوی، 1355، ج 10: 8969).

د- کنش‌های ایدئولوژیک رژیم پهلوی

کارکرد اصلی و بنیادی ایدئولوژی تداوم و بقا قدرت سیاسی گروهی است که براساس رویکردی خاص بر جامعه‌ای حاکم گشته است. ایدئولوژی در پی توجیه حکومت است و نیز چارچوب ارزش‌ها و آرمان‌هایی را طراحی می‌کند که حکومت برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌نماید. ایدئولوژی‌ها با ارائه هویتی یک‌دست به افراد جامعه (ایگلتون، 1381: 3) به تولید و ارائه معانی و ارزش‌ها در زندگی اجتماعی می‌پردازد و مجموعه‌ای از اندیشه‌های نسبتاً منسجم و یکپارچه را در اختیار جامعه قرار می‌دهد، اندیشه‌هایی که به مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی یاری می‌رساند (ریکتور، 1382: 32). ایدئولوژی را می‌توان سازواره‌ای دانست که ارکان دولت را به هم و دولت و جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و زمینه را برای طبیعی و ضروری بودن دولت مناسب و در نتیجه، بقای حکومت را تضمین می‌کند. عموم پژوهشگران، یکی از مشکلات اساسی دولت پهلوی را بحران مشروعیت آن می‌دانند (فوران، 1373: 152). برای رفع این بحران و متناسب ساختن ایدئولوژی دولت با شرایط و اقتضات جدید رژیم پهلوی، دست به ایجاد یک ایدئولوژی زد که نویسندگان وابسته به رژیم آن‌را «پهلویسم» نام نهادند (هنرمند، 1349: 39). طرح اصول انقلاب سفید و ارائه لایحه اصلاحات ارضی با مخالفت‌هایی روبرو می‌شود و شاه که تا قبل از آن رابطه مناسبی با نیروهای مذهبی داشت دولت خود را با همین ارتباط مشروع می‌دانست. اما شورش‌های دهه 40 بین رژیم و شاه فاصله‌ای انداخت که رژیم به اجبار دست به تغییر ایدئولوژی زد.

با این تحولات بود که شخص شاه مهم‌ترین ایدئولوگ سیاسی پس از قیام 42 شد. رژیم در پی ایجاد ایدئولوژی همسان با تغییرات بود و عناصر مشروعیت بخش سنتی را با عناصری نوین جایگزین کرد و پهلویسم شکل گرفت. پهلویسم بیانگر ایدئولوژیک بودن رژیم پهلوی است که بر نظامی از باورها در قالب افکار و عملکردهای دستگاه حکومتی متجلی می‌گشت... پهلویسم می‌خواست عناصر ایران باستان در تاریخ شاهنشاهی را با ایران اسلامی و عناصری از سوسیالیسم و

لیبرال دموکراسی غربی ترکیب کرده و در قالب جدیدی ارائه کند. شاه و اعضا دولت اعتقاد داشتند که پهلویسم با ترکیبی ساختگی از هر نوع ایدئولوژی دیگری در دنیا برتر است. شاه انقلاب سفید را رکن اساسی ایدئولوژی خود می‌دانست. هر چند مقدمات آن از خارج بر شاه تحمیل شد؛ اما شاه توانست آن را با عناصری از فرهنگ ایرانی ترکیب کرده و ابتکار عمل را در دست بگیرد (پهلوی، 1345: 22) و به‌هنگام صحبت از انقلاب سفید از آن با عنوان‌هایی چون «انقلاب ما»، «فلسفه من» و «فلسفه اجتماعی من» نام می‌برد (شاعری، 1350: 20). انقلاب سفید راهی بود که جامعه ایرانی را از «وضع ناگوار قرون وسطایی» بیرون می‌آورد (پهلوی، 1345: 43) و به عصر رنسانس و تمدن رهنمون می‌شد. شاه اعطای اسناد مالکیت به دهقانان را دادن اسناد آزادی دهقانان از چنگال ظلم، ستم و استثمار می‌داند (پهلوی، بی تا: 5806). هم‌چنین وی، اعطای حق رأی به زنان را «برطرف کردن آخرین ننگ اجتماعی و پاره کردن زنجیری می‌دانست که نیمی از کشور را در خود محصور کرده بود (علم، 1372: 108). به‌همین دلیل شاه از نیروهای مذهبی حمایت می‌کرد و با دین به رویارویی مستقیم نپرداخت و سعی می‌کرد آن را تحت کنترل بیاورد... دولت پهلوی سعی می‌کرد نسخه‌ای محافظه‌کارانه و غیر سیاسی از تشیع را که بر توافق اسلام با سلطنت تا کید می‌ورزید نشر و اشاعه دهد. هر چند نهایت ایده‌آل وی، ساختن جامعه‌ای سکولار مبتنی بر الگوهای غربی بود که در آن دین از حوزه عمومی به حوزه‌های خصوصی و فردی عقب بنشیند. شاه در پی آن بود تا هویت‌های پراکنده در ایران را تحت لوای ایدئولوژی پهلویسم متحد سازد و هویت ملی واحد ارائه کند. این هویت ملی، در مقابل اسلام و هویت اسلامی، کانون گفتمان مدرنیسم پهلوی را تشکیل می‌داد (بشیری، 1382: 19-20).

در هویتی که در دهه‌های 40 و 50 برای ایران طراحی می‌شد دین اسلام نقشی اساسی نداشت و حتی در قرائت‌های رسمی و نیمه رسمی، دین اسلام نه‌تنها خدمتی به ایرانیان نکرده بود، بلکه عامل نابودی علم و تمدن ایرانی محسوب می‌گردید (صفا، بی تا: 31-33). شاه در مسیر مدرنیزاسیون مانعی جدی چون دین و روحانیت را می‌دید و تصمیم به تضعیفشان گرفت. در سال‌های آغازین دهه 50، سیاست اسلام‌زدایی رژیم پررنگ‌تر شد که در قالب بخشنامه‌های درون سازمانی شکل می‌گرفت. نمونه بارز آن حجاب دختران و زنان بود. در دهه 40 تبلیغات علیه حجاب آغاز شد که شاه در رأس آن قرار داشت. به‌خاطر مخالفت و مقاومت روحانیون در برابر اصلاحات و سیاست‌های دولت، بیش از پیش کینه و دشمنی شاه متوجه آن‌ها شد و در بسیاری موارد، آن‌ها را مورد حملات شدید قرار می‌داد (علم، 1372، ج 5: 48 و 426).

ه - گنجینه ارتباطی (1320 تا 1357)

ارتباط‌گر ماهر باید بتواند با ارزیابی تمامی عوامل موثر در ارتباط، الگویی منظم و منسجم برای بیان آن‌چه در ذهن دارد و می‌خواهد بر زبان جاری سازد، طراحی نماید. ارتباط کارآمد موجب می‌شود در باورها یا تصویر مربوط به متغیرهای مستقر در بطن نظام ارتباطی فرهنگی تغییر ایجاد گردد تا بر این اساس امر ذهنی را به امر عینی بدل سازد. این‌گونه تصویرسازی‌ها و بیانات زبانی در گفتارها و نوشتارهای محمدرضا شاه دیده می‌شود. محمدرضا شاه در مقاطع مختلف سلطنت خود برخوردهای متفاوتی با روحانیت داشته است. این مقاطع را می‌توان در سه دوره مختلف مورد بررسی قرار داد:

1- دوره اول (1320-1332)

از شروع سلطنت محمدرضا شاه در سال 1320 شروع و تا کودتای 28 مرداد 1332 را در بر می‌گیرد. فقهایی چون شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی و علامه حلّی در ازای عدالت و اخلاص سلطان، قدرت حاکم را به‌عنوان قدرت مشروع

شناسایی می‌کنند و اوامر وی را مطاع می‌دانند (عنایت، 1389: 297). اکثریت علما بر این اعتقاد بودند که ولایت سیاسی از ولایت شرعی جداست، ولی می‌بایست تحت سایه ولایت شرعی عمل نمایند (جعفری هرندی، 1379). پس اطاعت و آمریتی مشروع است که با تعالیم اسلامی سازگار باشد (مطهری، 1354: 55). محمدرضا شاه با توجه به این‌گونه آرا خود را به بدنه روحانیت متصل می‌کرد. این دوره را می‌توان دوره آزادمنشانه رژیم پهلوی نامید؛ چرا که خفقان رضاشاهی تمام شده بود و دوره خودکامگی محمدرضا شاه هنوز شروع نشده بود و محمدرضا شاه هنوز آن‌چنان قدرت نگرفته بود که بتواند مجزا از روحانیت و مذهب به اداره امور بپردازد. او که مشروعیت خود را از دین می‌گرفت در نتیجه برای بقا نیازمند حمایت روحانیون و نیروهای مذهبی بود. در این دوره شاه خود را حامی مبانی اسلام می‌دانست و به واسطه معطوف شدن عمده توجه شبکه‌های امنیتی شاه به مقابله با کمونیسم و ناسیونالیسم، نیروهای اسلامی فرصت مناسبی برای گسترش یافتند (میلانی، 1381: 138). چنان‌که اشاره شد شاه در سخنانش، خود را مذهبی می‌دانست و مورد تأیید روحانیت بود، در این دوره هیچ گروه مذهبی را مخالف خود نمی‌دانست و می‌خواست با همراه کردن روحانیت با رژیم بر فعالیت‌های پنهانی حزب توده فائق آید و ضمن احترام به ساحت روحانیت و تسلیم در برابر آرا و افکار و نصایح مراجع دینی متقابلاً از ایشان تأیید دریافت می‌کرد (رحمانی، 1389: 113-131). در این دوره رابطه شاه با نیروهای مذهبی متشنج نشده بود.

2- دوره دوم (1332 - 1341)

این دوره پس از کودتای 1332 را در بر می‌گیرد. در این مقطع زمانی شاه گاهی برخی از روحانیون را از جمله آیت‌الله کاشانی را به‌دست داشتن در قدرت‌یابی مصدق متهم می‌کرد؛ اما هم‌چنان ارتباط خود را با نیروهای مذهبی حفظ می‌کرد. در این دوره به‌دلیل سوءقصد سال 1327 و مشکلاتی که در سال 1332 پیش‌روی حکومت محمدرضا قرار گرفت باعث شد شاه از شیوه آزادمنشانه دوره قبل کناره گرفته و به بهانه سرکوب مخالفین و سامان دادن به اوضاع متشنج پس از کودتا، به‌سوی تمرکز قدرت گراید. با ایجاد فاصله بین نیروهای مذهبی به‌ویژه آیت‌الله کاشانی شاه قدر این فرصت را نیک دانست و با نزدیک شدن به نیروهای مذهبی، مصدق را منزوی ساخت؛ از این پس رابطه شاه با نیروهای مذهبی رو به گرمی رفت. اما انتخاب ثریا اسفندیاری برای ازدواج از سوی شاه، خشم نیروهای مذهبی را به‌همراه داشت. چنان‌که مایل نبودند شخصی مسیحی و با فرهنگ اروپایی همسر شاه ایران باشد و این رابطه شاه و روحانیت را مخدوش ساخت.

اما از سویی دیگر آیت‌الله بروجردی که خطر اصلی را سلطه انگلیس می‌دانست؛ خواهان حضور شاه که ایران را موقتا ترک کرده بود شد. روحانیون نیز خواهان بازگشت شاه به ایران و از سرگیری حکومت بودند؛ اما اتفاقی رخ داد که این رابطه را زیر سایه خود می‌گرفت و آن تصمیم شاه برای سرکوب هر نوع مخالفی بود. پس از کودتای 28 مرداد 1332 شاه تصمیم گرفته بود هرگونه نیروی مخالفی را از بین ببرد. با سوءقصدی که به جان حسین علاء شد، شاه دستور داد تا رهبران این تشکیلات را بازداشت کنند؛ در میان بازداشت شدگان آیت‌الله کاشانی، نواب صفوی، خلیل طهماسبی دیده می‌شدند.

مخالفت علما هم‌چنین با توسعه یک فرهنگ غرب‌گرا و ستایش شاه از ایران پیش از اسلام بود؛ که از سوی برخی علما و از جمله آیت‌الله خمینی محکوم شد. شاه در پاسخ با این اقدام نیروهای مذهبی عده زیادی از آن‌ها را به مناطق محروم کشور تبعید کرد. اما اختلافات شاه و روحانیون به اینجا ختم نشد. لیکن مراجع تقلید آن زمان سعی می‌کردند با رژیم پهلوی برخورد مستقیم نداشته باشند؛ اما شاه رانیز به‌حال خود رها نمی‌کردند تا اصول و مبانی اسلام و مفاد قانون

اساسی را زیر پا بگذارد؛ به‌همین دلیل شاه به اجبار، مماشات می‌کرد چرا که هنوز آن قدر قدرتمند نبود که بتواند با روحانیت مبارزه کرده و بی‌توجه بماند. علما به این خاطر با محمدرضا شاه برخورد جدی نمی‌کردند که اعمال او را نتیجه فشارهای دولت‌های بیگانه می‌دانستند. او با آیت‌الله بروجردی و طرفداران ایشان مخالف نبود و آن‌ها را حامیان خود می‌دانست اما با آن گروه از نیروهای مذهبی و در رأسشان روحانیون را کسانی می‌دانست که در امور سیاسی هیچ مسئولیتی ندارند و دخالت شاه را بر نمی‌تابید. به‌طور کلی در این دوره شاه برای مشورت به دیدار علما می‌رفت و از آن‌ها مشورت می‌خواست. اما از حضور مستقیم‌شان در عرصه سیاسی جلوگیری می‌کرد.

3- دوره سوم؛ رویکرد متضاد نسبت به نیروهای مذهبی (1341-1357)

دهه 1340 با خلأ ایدئولوژی شروع شد چنان‌که شاه با انجام اصلاحات ارضی از قدرت چپ‌گرایان کاسته بود و نیروی غالب دیگر به‌وجود نیامده بود؛ اما مخالفت‌های 1342 پیروزی را به‌نفع نیروهای مذهبی برگرداند و خلأ ایدئولوژیک ایجاد شده در جریان سرکوب، سبب غلبه گفتمان اسلامی بر جامعه ایران شد (وحدت، 1380: 198). در دهه‌های 1340 و 1350، دولت سعی می‌کرد دین و روحانیت را تحت کنترل خود گیرد (اکبری؛ بیگدلو 1390: 24-6). مهم‌ترین اقدام دولت به‌منظور کنترل و دولتی‌سازی دین، ایجاد سپاهیان دین یا مروجین مذهبی بود (پهلوی، 1382: 442). از اهداف عمده سپاه دین این بود که نقش روحانیت را به‌عنوان مبلغان دینی از آنان سلب کرده و جایگاه آنان را در جامعه و بین طبقات اجتماعی تضعیف نمایند (علوی‌نیا، 1389: 24) و انقلاب سفید شاه را، براساس اصول دینی و مذهبی برای اقشار مختلف اجتماعی توجیه کنند. شاه در 1348، در مراسم دیدار با سپاهیان دین که عازم مناطق مختلف بودند، به آن‌ها یادآور شد که روحانیون امروز که سپاهیان دین را تشکیل می‌دهند علاوه‌بر اینکه به تقویت مبانی دینی و اخلاقی جامعه می‌پردازند، باید تکمیل‌کننده بسیج انقلابی باشند. «شما وظیفه دارید، اول به ترویج اصول دین مبین اسلام بپردازید و بعد اصول دوازده‌گانه انقلاب اجتماعی ایران را که با دین مبین اسلام موافقت کامل دارد به دیگران تفهیم کنید» (پهلوی، 1348، ج 6: 5290).

قبل از فوت آیت‌الله بروجردی زمزمه‌هایی مبنی بر تشیع سیاسی در محافل مذهبی رواج یافته بود که زمینه‌های ترس شاه را از نیروهای مذهبی فراهم ساخته بود؛ طرفداران نواب صفوی و گروه‌های مذهبی رادیکال سنتی این ایده را مطرح می‌کردند. اما با رحلت آیت‌الله بروجردی در این مقطع محمدرضا شاه خواستار انتقال مرکز مرجعیت از قم به نجف بود تا از شکل‌گیری کانون قدرتی علیه خود ممانعت به‌عمل آورد. شاه به‌دنبال مرجعیت آیت‌الله حکیم بود چرا که می‌دانست ایشان از علمایی هستند که از دخالت در سیاست پرهیز خواهند کرد.

بیشتر مراجع دینی در این دوره نیز به‌دنبال اجرای سیاست اسلامی بودند؛ اما هیچ‌یک از مراجع دینی به‌جز امام خمینی خواهان سرنوشتی رژیم پهلوی نبودند. با ورود امام خمینی به صحنه سیاسی، مخالفت با حکومت شکل جدیدی پیدا کرد و در نتیجه تضاد منافع حکومت و نیروهای مذهبی به‌وجود آمد و رابطه شاه با نیروهای مذهبی که شاه به آن‌ها «مرتجعین» می‌گفت شکل دیگری یافت. به‌طور کلی رابطه شاه و روحانیت با اقتدار شاه ارتباط مستقیم داشت؛ چرا که هرچه به سن شاه و قدرت سیاسی و نظامی حکومتش افزوده می‌شد از روحانیت دورتر می‌شد و به حمایت و پشتیبانی نیروهای مذهبی کمتر احساس نیاز می‌کرد. تجدد و نوسازی خود را با رویکردی غرب‌گرایانه مطرح می‌کرد و بیشتر خواهان رابطه با آمریکا می‌شد. می‌خواست هرچه بیشتر نقش روحانیت را در کشور کم‌رنگ سازد و با تاسی از غرب به‌دنبال پیاده‌سازی الگوی سکولاریسم بود. باید یادآور شد که هرچند نیروهای مذهبی با شاه مخالفت‌هایی کرده بودند اما آن‌ها را جدی نمی‌گرفت و می‌توان گفت فراموش می‌کرد. چنان‌که در مصاحبه با خبرنگار روزنامه کریسپین ساینس

مانیتور آمریکا که از مشغله‌های ذهنی شاه درباره ملاها پرسیده بود این‌گونه پاسخ گفته بود: امروزه فکر نمی‌کنم که بتوان واقعاً از دشواری حرف زد. شاید که گاه زمزمه‌ای می‌کنند اما این کار هیچ اثر و عارضه‌ای ندارد (پهلوی، 1355، ج 10: 8990-8985).

نتیجه‌گیری

شیوه‌ای که شاه برای سخن گفتن برگزیده بود مملو از استعارات و کنایه‌ها و تفاسیری بود که وی در ذهن خود داشت و آن‌ها را هنگام بازتعریف «دیگری» که ریشه در تجربیات شخصی، اجتماعی و تاریخی داشت مورد استفاده قرار می‌داد. این دیگری‌های شاه که از تجربیات دوران کودکی و زمامداری پدر برایش برجای مانده بود سبب‌ساز الگویی در گفتارها و نوشتارهای شاه شده بود که وی تعاملات اجتماعی خود را با این الگو بر زبان جاری می‌ساخت و آن الگویی بود پر از نخوت و غرور نسبت به دیگری و بدگمانی‌هایی که در قبال تعامل با دیگری داشت. آن‌چه که برای نگارندگان جلب توجه می‌نمود کاربردهای زبانی بود که وی نسبت به دیگری استفاده می‌کرد؛ چنان‌که هریک از گروه‌های مذهبی را در جایگاه و منزلت زبانی خاصی قرار می‌داد و نسبت به آن‌هایی که بیشتر هراس داشت از کاربردهای استعاری و گروه‌هایی را که در ذهن او چندان مهم نبودند با کاربرد رتوریک سعی می‌کرد بازگو و توصیفشان کند. از منظر ایدئولوژیک باید گفت که شاه در برابر نیروهای مذهبی انقلابی جبهه‌گیری سخت‌تری داشت و آن‌ها بیگانگان اصلی شاه به‌شمار می‌رفتند که به‌سختی وی را می‌آزردند. این گروه در منزلت استعاری زبانی شاه کاربرد داشت و در پس هر واقعه‌ای که در داخل و یا در کشورهای اطراف رخ می‌داد اقدامات این گروه را جستجو می‌کرد.

آن‌چه در ارتباط با همسایگی و هم‌نشینی مخالفان در ذهن و زبان شاه باید گفت این است که در ارتباط با نیروهای مذهبی و گروه‌های اسلام‌گرا که در دهه 40 برای برهه‌ای کوتاه ذهن شاه را درگیر خود ساخته بودند؛ پس از آن‌که رهبر ایشان امام خمینی (ره) را به خارج از کشور تبعید کرد دغدغه‌های ذهنی وی نسبت به این گروه تا حد زیادی فروکش کرد. چنان‌که آن‌ها را تا سال آخر سلطنت گروه مخالف به‌حساب نمی‌آورد و این گروه را فاقد هویت مشخصی می‌دانست. او نیروهای مذهبی مخالف را عده‌ای قلیل می‌دانست که در برابر نیروهای مذهبی که از او حمایت می‌کنند قابل مقایسه نیستند و بر زبانش این گفته جاری بود که «ملاها دانش را به‌خود اختصاص می‌دادند تا قدرت را در دست داشته باشند؛ حالا به‌کلی ناپدید شده‌اند و دیگر خاطره‌ای بیش نیست». شاه می‌خواست به‌هر نحوی که شده ثابت کند که رژیم او با رژیم پدرش، حداقل از حیث سیاسی متفاوت است. می‌توان گفت که ادعا می‌کرد انتقادپذیر است و در همین رابطه بود که فشارهایی را که در دوران پدرش بر نیروهای مذهبی و کمونیست‌ها وارد بود را برداشت و می‌خواست آن‌ها را در بدنه حکومت به‌کار گیرد. بنابراین به‌دنبال کسب حمایت نیروهای مذهبی بود تا از گزند تهدیدهای آنان در امان بماند. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که در این دوران وی رفتاری دوگانه نسبت به گروه‌های مذهبی داشته و آن‌ها را به موافقان و مخالفان تقسیم می‌کرد. نتایج هم‌چنین نشان می‌دهد که نیروهای مذهبی در ذهن و زبان شاه از منزلت زبانی خاصی برخوردار بوده‌اند. نیروهای مذهبی به‌واسطه برداشت‌های او از رابطه مدرنیاسیون و امر دینی عمدتاً واقعیتی فراموش شده تلقی شده‌اند. یافته‌های پژوهش هم‌چنین نشان می‌دهد شاه پس از گذشت وقایع دهه 40 نیروهای مذهبی را در حاشیه قرار داده بود.

1. ایگلتون، تری (1381)، **درآمدی بر ایدئولوژی**، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
2. برژنسکی، زینگو (1362)، **اسرار سقوط شاه**، ترجمه حمید احمدی، تهران: جامی.
3. بشیریه، حسین، (1382)، **ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران**، ناقد.
4. پهلوی، محمدرضا (1340)، **مأموریت برای وطنم**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
5. پهلوی، محمدرضا (1345)، **انقلاب سفید**، کتابخانه پهلوی.
6. پهلوی، محمدرضا (بی تا)، **به سوی تمدن بزرگ تهران**: کتابخانه پهلوی.
7. پهلوی، محمدرضا (1371)، **پاسخ به تاریخ**، ترجمه شهریار ماکان، تهران: انتشارات شهر آب.
8. پهلوی، محمدرضا، (بی تا)، **شاه گفتارهای مذهبی**، ج 1، ری: استانه مبارکه حضرت عبدالعظیم.
9. جعفری هرنندی، محمد (1379)، **فقها و حکومت**، تهران: انتشارات روزنه.
10. خمینی، روح الله، (1370)، **صحیفه نور**، جلد اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
11. خمینی، روح الله (1369): **خطبه‌های تاریخی و انقلابی امام خمینی**، گروه پانزده خرداد.
12. دیبا، فریده (1379)، **دخترم فرح**، تهران: به آفرین.
13. ریکتور، پل (1382)، **ایدئولوژی و اتوپیا**، ترجمه احمد بستانی، نامه مفید.
14. زونیس، ماروین (1370)، **شکست شاهانه**، ترجمه عباس مخبر، طرح نو.
15. شاعری، احمد (1350)، **عصر همیشگی شاه و مردم**، تهران: بی نا
16. صفا، ذبیح الله (بی تا)، **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی**، تهران: دانشگاه تهران
17. علم، اسدالله (1372)، **یادداشت‌های علم**، جلد 1 و 2، تهران: نشر کتاب سرا.
18. عنایت، حمید (1389)، **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
19. فالاجی، اورینا (1378)، **مصاحبه با تاریخ‌سازان**، ترجمه مجید بیدار نریمان، تهران: جاویدان.
20. فوران، جان (1373)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
21. مطهری، مرتضی (1354)، **سیری در نهج البلاغه**، قم: انتشارات صدرا.
22. میلانی، محسن (1381)، **شکل‌گیری انقلاب اسلامی**، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
23. وحدت، فرزین (1380)، **رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیته**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ج 2، تهران: ققنوس.
24. هنرمند، منوچهر (1349)، **پهلویسم مکتب نو**، بی جا، بی نا
25. یورگنسن، ماریان، فیلیپس، لوئیز (1389)، **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

26. اکبری، محمدعلی؛ بیگدلو، رضا (1390)، پهلویسم - ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه‌های 1340-1350 ش، فصلنامه گنجینه اسناد.
27. رحمانی، هما (1389)، بررسی روند تعاملات علمای دینی و محمدرضا شاه، فصلنامه سیاست، دوره 4، شماره 3.
28. علوی‌نیا، اشرف سادات (1389)، علل وقوع انقلاب اسلامی ایران، چشم انداز ایران، شماره 60
29. آیت‌الله خمینی (1358)، همه روحانیون را به یک چشم نگاه کنید، اطلاعات، مهر 1358
30. بیانات، مصاحبه‌ها و پیام‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه از 6 بهمن 1351 تا بهمن 1352، اداره کل انتشارات وزارت اطلاعات.
31. متن مصاحبه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی (آبان 1353)، اداره کل انتشارات وزارت اطلاعات و جهانگردی.
32. پهلوی، محمدرضا (بی‌تا)، مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، [10 ج]، ج 10، آتا 10.
33. روزنامه اطلاعات 1357/10/17.

ب) لاتین

1. Wetherell, m. and potter, j (1992), **mapping the language of racism: Discourse and the legitimation**, Hotmel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ